

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

دوره جدید - شماره چهارم، شماره پیاپی: هفتم

بهار ۱۳۹۰ - از صفحه ۸۱ تا ۱۰۶

تجلی صفات ائمه هدی (ع) در دیوان خاقانی*

دکتر عظامحمد رادمنش

استاد گروه زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف آباد اصفهان

و صدیقه خسروی**

چکیده

محققان بر این باورند که خاقانی در مذهب بر طریقه تسنن و پیرو شافعیه بوده است و ملاک خود را اشعاری می‌دانند که بدلیل برای بعضی از ائمه شافعیه سروده است. اما با نگاهی به اشعار خاقانی، ارادت خاص ایشان به ائمه معصومین را در می‌یابیم.

حضرت علی (ع) و حضرت امام زمان (عج)، بیش از دیگران مورد تلمیح و اشاره خاقانی بوده‌اند. او در چندجا از اشتیاقش برای زیارت امام رضا (ع) سخن می‌گوید. همچنین تلمیحات و تضمینات خاقانی به احادیث معتبر شیعه درباره حضرت علی و نیز اشعار او در رثای امام حسین (ع) و تلمیحاتی که به واقعه کربلا دارد، می‌تواند گواه مدعای ما در باب علاقه مندی او به مذهب تشیع باشد. اطلاعات و آگاهی‌های خاقانی از امامان تنها به احادیث ختم نمی‌شود، او درباره جزئیات زندگی و تاریخ سیاسی دوران امامان، معصوم اطلاعات وسیعی دارد و به بسیاری از آنها اشاراتی کرده است.

هرچند خاقانی، چندان به مفهوم انتظار نپرداخته است اما اشاره به «مهدی صاحب الزمان» و نیز روایاتی که درباره دجال وجود دارد، در دیوان او به وفور یافت می‌شود و بارزترین ویژگی که او در وجود آن حضرت دیده است، مسأله اقامه عدل به دست ایشان می‌باشد که به صراحت از ممدوح خویش خواسته است تا خود را به این صفات آراسته گرداند.

کلید واژگان: خاقانی، مذهب، چهارده معصوم (ع)، مدح و ستایش، ائمه دین.

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۵ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۱۴

پست الکترونیکی: skhosravi78@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

www.SID.ir

مقدمه

برای شناختن اجزایی که تشکیل دهنده حلقه روند ادبی هستند، لازم است شاعران و نثر پردازانی را - که محیط این حلقه هستند - بشناسیم. عواملی که به ما در راه این شناخت کمک می‌کنند، شامل احاطه بر جنبه های فکری و عقیدتی یا سبک آنها و حتی آشنا شدن با اوضاع و ویژگی های عصر و زمانی است که در آن می‌زیسته اند. همچنین یکی از این عوامل مهم، بررسی انواع ادبی است که در آثار آنها دیده می‌شود و از جمله این انواع، ادبیات مذهبی می‌باشد که خود دارای شاخه هایی مثل ستایش ائمه اطهار (ع) و بزرگان دین و نیز اشعاری در مرثیاتی آن بزرگواران است.

سرودن اشعاری که برای ترویج خلق و خو و خصلت های بزرگان دین می باشد از صدر اسلام مورد توجه بوده است و از معروف ترین سرایندهگان عربی زبان که به سفارش پیامبر (ص)، نبوغ خود را در این زمینه به اوج رسانید، «حسان بن ثابت»^۱ است. در تاریخ ادبیات فارسی نیز، خاقانی - که او را «حسان عجم»^۲ و هم ردیف او دانسته اند - به سرایش اشعار مذهبی درستایش پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) پرداخته است. روش خاقانی در مدح ائمه دین مانند دیگر بزرگانی نبوده است که یک یا چند قصیده بلند را زینت بخش اوراق دیوان خود قرار می داده اند. خاقانی بیشتر در خلال مدح ها و توصیفاتی که از پیامبر اکرم (ص) یا دیگر ممدوحین هم عصر خویش سروده، به بیان خصلت های امامان معصوم پرداخته است. این ویژگی و نیز شروح ناقصی که هریک، قسمتی از اشعار خاقانی و به ویژه قصاید او را تحلیل کرده اند و براساس همین مطالعه ناقص درباره مذهب او حکم داده اند، موانعی در جهت شناختن مذهب او هستند.

چون ویژگی مدح و ستایش، اغراق کردن می باشد، خاقانی نیز در مدح سلاطین و بزرگان عصر خویش گاهی مبالغه را تا آنجا پیش برده که با «ترک ادب شرعی» شأن ممدوحان خویش، را برابر بائمه دین قرار داده است. همچنین نباید فراموش کرد که خاقانی به واسطه مادرش، با اعتقادات دینی مسیحیان آشنایی فراوان داشته و حتی در

مواردی برای مدح ائمه، از روایات مربوط به حضرت عیسی (ع) نیز کمک گرفته؛ مثلاً ارتباط زیبایی بین سوزن عیسی و دجال از جهت شوخی و یک چشمی برقرار کرده است. آنچه از اشعار خاقانی در مداحی و مراثی ائمه دیده می شود، آشکار کننده صفات و خصایل آن بزرگواران است که در این گفتار، سعی بر این بوده است که برخی از آن صفات نموده شود.

مذهب خاقانی

مذهب دولت های غالب و امرا در دوره خاقانی (از سلجوقیان تا خوارزمشاهیان) مذهب اهل تسنن بود؛ لذا این مذاهب در ایران، قدرت و رواج فراوان یافته بودند. از بین چهار مذهب عمده اهل سنت یعنی مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی، دو مذهب حنفی و شافعی در ایران و بخصوص مشرق آن رواج بیشتری داشتند (صفا، ۱۳۶۶: ۱۴۰). از طرفی دامنه اختلافات مذهبی در این دوره عوام و خواص را درگیر کرده بود. حتی شاعران نیز با اظهار عقاید مذهبی خود به انتقاد از مخالفان می پرداختند. در اشعار خاقانی نیز، در برخی موارد، شاهد هستیم که چگونه از عقاید مذهبی خویش دفاع کرده، به مخالفان، تعریض روا می دارد (همان: ۱۶۰). هرچند اشاره کردیم که خاقانی بر مذهب اهل سنت است، اما برخی از صاحب نظران، همچون قاضی نورالله شوشتری اعتقاد دارند که چون در روزگار خاقانی، شیعیان مجبور به تقیه بودند، خاقانی نیز که به مذهب اهل بیت (ع) اعتقاد داشته، مجبور بوده تا تقیه پیشه کند و عقایدش را در قالب الغاز و به شکلی غیر صریح ادا کند (قاضی نورالله شوشتری، ۱۳۷۶: ۶۱۷).

امام علی (ع)

علویان، نزد خاقانی مقام بالایی دارند، او بر این باور است که علویان برتر از همه نیکان اند و نیک سیرتان علوی، کامل تر از فرشتگان می باشند:

علوی دوست باش خاقانی کز شیرت علی است فاضل تر

هر که بد بینی از نژاد علی نیک تر دان ز خلق و عادل تر
بدشان بهتر از همه نیکان نیکشان از فرشته کامل تر
(خاقانی، ۱۳۶۸، ص ۸۸۷)*

در دیوان خاقانی، کمتر ذکری از حضرت علی(ع) می بینیم که در آن اشاره ای به غلام یا شمشیر ایشان یا حوض کوثر نشده باشد. خاقانی نیز با بهره گیری از این متعلقات به خلق ایباتی پرداخته است که در وصف شأن ایشان می باشد و یا برای پررنگ کردن و جلوه بخشیدن به مداحی ها و مرثی خویشتن از آنها بهره گرفته است. از جمله در جایی، تیغ زبان خود را از ذوالفقار^۳، شمشیر علی(ع)، برنده تر می داند:

نور ضمیر مرا بنده شود آفتاب تیغ زبان مرا سجده برد ذوالفقار
(ص ۵۱۸)

و گاهی جنگ افزار ممدوح را کاری تر از تیغ مولا(ع) قرار می دهد. مثلاً در مدح «مظفرالدین قزل ارسلان» می گوید:

شمشیر دو قطعتش به یک زخم پهلوی سه پهلوان شکافت
گر تیغ علی شکافت فرقی او البرز از سنان شکافت
(ص ۵۱۲)

در بیت فوق، معلوم نیست کدام جنگ مورد نظر خاقانی بوده است و از طرفی فرق سر مبارک علی(ع) به شمشیر ابن ملجم شکافته شد. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۳۸۰)

در جایی دیگری نیز همین مضمون را برای خوشایند ممدوح خویش و بدون رعایت شأن حضرت علی(ع) را به کار برده است:

گرتیغ علی فرق سری یکسره بشکافت البرز شکافی تو اگر گرز گرائی^۴
(ص ۲۴۱)

البته گاهی مقام شمشیر امام و ممدوح را برابر می داند :

* پس از این، برای جلوگیری از تراکم سطور، به ذکر صفحه دیوان مصحح دکتر ضیاءالدین سجادی بسنده می شود.

سنگ البرز را کند آهک آتش آب پرور تیغش

دورها بوده درزمین بهشت تیغ حیدر برادر تیغش
(ص ۴۸۷)

سپس از راه برشمردن ویژگی‌ها و صفات ذوالفقار به مقایسه ممدوح خویش و حضرت علی(ع) می‌پردازد و می‌گوید همان‌طور که حضرت علی(ع) در میان اعراب و امت خویش مشهور بود، ممدوح من نیز به واسطه شمشیرش در بین اهل هند مشهور است:

این به هند اوفتاد و آن به عرب زان به هند است مفخر تیغش
(ص ۴۸۸)

اشارات خاقانی به ذوالفقار به همین موارد محدود نمی‌شود و او به دفعات، به این شمشیر اشاره دارد؛ مثلا در مدح «منوچهر شروان‌شاه»، که خاقانی بیش از سایرین او را مدح گفته، ادب شرعی را تا آنجا ترک کرده که حضرت علی(ع) را گوهر شمشیر ممدوح معرفی کرده است و می‌گوید چگونه این شمشیر، آتش برپا می‌کند و ممدوح مانند شیر به دشمن حمله می‌برد و احتمالا باتوجه به لقب «اسدالله»، لقب علی(ع)، لفظ غضنفر را نیز به کار برده است (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۳۳۰):

گوهر ذوالفقار و گرنه علی‌ست چون کند بیشه ستان رزم را آتشی و غضنفری
(ص ۴۲۳)

و در جای دیگر، پادشاه را به علی(ع) مانند می‌کند که همه پادشاهان عالم در پناه شمشیر ذوالفقارگونه او هستند:

شاهها معظما ملک الشرق خسروا

تو حیدری و حرز کیان ذوالفقار توست

(ص ۸۱۸)

البته فقط سلاطین نیستند که در پناه آن شمشیرند، گاهی شمشیر ممدوح مانند ذوالفقار، حارس و حافظ مملکت است؛ خاقانی درباره «امام الشارح» پسر عم خویش، می‌گوید:

مصطفی عزم و علی رزمی که هست ذوالفقارش پاسبان مملکت
(ص ۴۹۳)

پیشتر اشاره شد، غلام امام نیز مورد اشاره خاقانی بوده است. مثلاً یکبار در شکر کردن از صلتی که از اسپهبد دریافت کرده، اسپهبد را همانند حضرت علی (ع) و خود را همچون قنبر^۵، غلام امام، معرفی می‌کند:

مرتضی صولت سوی قنبر هدیه چون مرتضی فرستادی
(ص ۹۲۴)

خطاب به وزیر اعظم، کلک او را به ذوالفقار تشبیه می‌کند و آسمان را همچون قنبر برای غلامی ممدوح خویش، بهترین گزینه می‌داند و سپس می‌گوید همان‌گونه که قنبر نکوترین غلام برای حضرت علی (ع) بود، او نیز مانند حسان برای مدح بارگاه علی (ع) از همه سزاوارتر است:

ای حیدر زمانه به کلک چو ذوالفقار نام فلک به صدر تو قنبر نکوتر است
خاقانی ای که نایب حسان مصطفی است مداح بارگاه تو حیدر نکوتر است
(ص ۷۶)

بر اساس آنچه در غیاث اللغات آمده حضرت علی (ع) از جانب پیامبر (ص) ساقی کوثر خواهد شد و خاقانی به این موضوع که حضرت علی (ع) امیر بهشت و کوثر است، اعتقاد دارد (برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۲۸۵).

به بوتراب^۶ که شاه بهشت و کوثر^۷ اوست فدای کعب و ترابش کواعب و اتراب
(ص ۵۱)

علاوه بر مواردی که خاقانی به شمشیر و غلام آن حضرت اشاره می کند، در مواردی گوشه چشمی دارد به حکایاتی که از آن حضرت همام مشهور است. از جمله راز دل گفتن علی (ع) با چاه:

گر سوار از جگر سپه سازد
غم دل با سپاه می گوید
چشم خور اشک ران به خون شفق
راز باقعر چاه می گوید
(ص ۱۶۷)

این روایت به وسیله بسیاری دیگر از ادیبان مورد استقبال قرار گرفته است از جمله عطار در مثنوی منطق الطیر، حکایتی زیبا نقل می کند که وقتی یکی از یاران پیامبر بر سر چاه رفت تا آب بیاورد، به جای آب، خون در چاه دید و وقتی علت را از پیامبر جويا شد، ایشان فرمودند پندارم علی بر سر چاه دردهای خویش را بیان کرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۵۶). البته از این دست روایات و حکایات درباره علی (ع) و راز گفتن با چاه در نظم و نثر فارسی، نمونه های فراوانی موجود است که برای جلوگیری از اطناب کلام به یک مورد آن اشاره کردیم.

روایت دیگری که خاقانی به مناسبت مرثیه «وحیدالدین عثمان» به آن اشاره کرده، داستان کشته شدن عثمان است که خاقانی، علی (ع) را که به عزای عثمان نشسته بود، دلداری می دهد:

علی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را

علی وار از جهان بگسل که ماتم دار عثمانی
(ص ۴۱۵)

از دیگر وقایعی که خاقانی به آن توجه کرده، اشاره به فتح خیبر، به دست توانای علی (ع) است:

ای چراغ یزیدیان که دلت
تارک ذوالخمار بدعت را
چون علی خیبر ستم بشکافت
ذوالفقار تو لاجرم بشکافت
(ص ۴۷۰)

البته در کنار بیان موضوع، او معتقد است که ممدوحش نیز می‌تواند فاتح خیبر باشد:

اسدالله عجم خواند علیش که علی بود ز اقربان اسد
لاجرم خیبر خزران بگشاد ذوالفقار کف رخشان اسد
(ص ۱۶۸)

از دیگر جنبه‌های زندگی حضرت علی(ع) مسأله قضاوت‌های زیبا و شگفت‌آور ایشان می‌باشد که خاقانی مانند بسیاری دیگر از شاعران به آن‌ها توجه کرده است و از جمله در مدح «اقضی القضاة» علی گریزی می‌زند به داوری‌های شایسته آن جناب:

بیخ بیخ ار فاروق^۸ ثانی را کنم مدحت به جان
که اجتهاد حیدری رای مصیبت یافتم
هرکجا در پیشگاه شرع و دانش پیشه‌ای اشته
پیشگاه منصب و صدر حسیش یافتم

چون علی اقصی القضاة است و علی نام است او
که اندر احکام قضا رای عجیبش یافتم
(ص ۹۰۶)

جنبه دیگر اشعار خاقانی در مدح خصایل حضرت علی(ع)، تضمین برخی از احادیثی است که درباره آن حضرت موجود است و درج آنها در دیوان خاقانی، آشکار کننده اعتقاد خاص او به حضرت علی(ع) است. یکی از اینها حدیث معروف «من شهر علم هستم و علی در آن است» (خوارزمی، [بی تا]: ۹۱) که حضرت ختمی مرتبت در شأن والای علی(ع) گفته‌اند و خاقانی با تمسک به این حدیث، به ممدوح خویش هم مرتبه نبی و هم مرتبه علی(ع) را می‌دهد:

زبده دور عالمی زان چون نبی و مرتضی
بحر عقول را ذری شهر علوم را ذری
(ص ۴۲۴)

او در جای دیگر باز این مراتب را به ممدوح خویش می دهد ولی این بار مرتبه علی(ع) بودن را به این جهت به ممدوح می دهد که مانند علی(ع)، شیر میدان جنگ است: در کشور دولت چو نبی شهر علومی

در بی‌شۀ صولت چو علی شیر وفائی

(ص ۴۳۷)

در جای دیگری نیز با اشاره‌ای گذرا به این حدیث، می گوید بقا میوه درخت علم است و بقای علویان در گرو داشتن علم علی(ع) است:

نسبت از علم گیر خاقانی که بقا شاخ علم را ثمره است
علوی را که نیست علم علی نقش سوداست هر چه بر شجر است

(ص ۸۳۳)

همچنین است حدیث معروف «کساء» که درباره شأن خاندان پیامبر و از جمله حضرت علی (ع) و امام حسن(ع) و امام حسین (ع) می باشد:

مانند علی سرخ غضنفر توئی ارچه از نسل فریدونی نزال عبایی

(ص ۴۳۷)

در این بیت خاقانی ممدوح را مانند مولا «شیر سرخ» خوانده، چون نام ممدوح، قزل ارسلان، به معنی شیر سرخ است، اما سپس این اتابک ترک را از نسل فریدون معرفی کرده است (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۳۸۰).

خاقانی در قطعه ای که در مدح امام کبیر جمال‌الدین محمود برادر صدرالدین خجندی سروده، اشاره لطیفی دارد به حدیث منزلت «عَلِيُّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِّنْ مُوسَى إِلَّا إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (محقق، ۱۳۸۴: ۵۵):

موسی قدم است و مصطفی جود هارون علی جمال محمود

ذوالمجد پناه شرع مختار محمود که ایاز اوست احرار

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۴۳)

خاقانی همچنین در جایی، ممدوح خویش (جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان) را از گوهر یزیدیان می داند که در شجاعت مانند علی (ع) است و شمشیر او معلوم کننده سرنوشت است:

از گوهر یزیدیان زاده علی شجاعتی کز سر ذوالفقار او زاده قضای راستین
(ص ۴۶۲)

او گاهی نام حضرت علی (ع) و رستم را در کنار یکدیگر آورده و سپس اوصاف
این دو قهرمان ملی و مذهبی را برای ممدوحش جمع می‌کند:
رستم کیقباد فر حیدر مصطفی ظفر همهرخش و دلدلش فتح‌وغزای راستین
(ص ۴۵۹)

از دیگر شخصیت‌هایی که نام او در کنار نام علی(ع) و ممدوح خاقانی آمده،
سلطان محمود غزنوی است. چون محمود، خراسان را و ممدوح خاقانی ارمستان را
آباد کرده‌اند، نام آنها در کنار هم می‌آید. سپس خاقانی خود را همچون ایاز، غلام
محمود، و قنبر، غلام علی (ع) می‌داند. آوردن نام ایاز و قنبر در یک ردیف شاید به
این علت است که خاقانی می‌خواسته است از این طریق بر همه قصه‌های عاشقانه‌ای
که درباره محمود و ایاز ساخته‌اند، خط بطلان بکشد. در ابیات بعد نیز با تشبیه از به
هند و تشبیه رفع نیاز آزمندان به حمله‌های محمود، سخای ممدوح را یادآور می‌شود
و با به‌کار بردن لفظ «یعسوب» که به معنای «پادشاه زنبوران عسل» است و شیعیان مولا
علی را یعسوب‌الدین گفته‌اند، به مولا اشاره می‌کند (استعلامی، ۱۳۸۷: ۷۴۵):

محمودبن‌علی است چومحمود و چون‌علی
من هم ایاز جودش وهم قنبر سخاش
محمودوار بت شکن هند خوانش از آنک

تاراج هند آذ کند لشکر سخاش
یعسوب امت است علی وراز آنکه سوخت

زنبورخانۀ زر و سیم آذر سخاش
(ص ۱۵۹)

خاقانی همچنین، همچنین تصویر تاثیرانگیزی از انسان‌ها و ملائکه‌ای ارائه می‌
دهد که همچون سپاه زنبوران پرجوش و خروش بر گرد مشهد امیرالمومنین، پادشاه
زنبوران، گرد آمده‌اند (جوان، ۱۳۷۴: ۵۷):

طاق ایوان جهانگیر و وثاق پیرزن
رانده ز آنجا تا به خاک حله و آب فرات
پس به کوفه مشهد پاک امیرالنحل را
بس پلنگان گوزن افکن که چون شاخ گوزن
وز نکو نامی طراز فرش ایوان دیده اند
موقف الشمس و مقام شیر یزدان دیده اند
همچو جیش نحل جوش انسی و جان دیده اند
پشت خم در خدمت آن شیر مردان دیده اند
(ص ۹۰)

از وصفی که خاقانی در حضرت کعبه معظمه انشا کرده است، ارادت او به خاندان پیامبر و از جمله امام علی(ع) به چشم می خورد. در این ابیات، خاقانی ضمن شرح سفرش از بغداد تا مکه، از کوفه و آرامگاه علی(ع) سخن می گوید، او همچنین اشاره ای دارد به مکانی به نام «موقف الشمس» که طبق روایات شیعه، زمانی که یاران علی(ع) در جریان تعقیب طلحه و زبیر به علت فوت وقت نماز ناراحت بودند، آفتاب دوباره به این مکان برگشت تا آنها نماز بخوانند^۹ (برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۴۱۵).

گاهی اوقات القاب و صفات رسول اکرم(ص) و القاب و صفات مولا و امام دوازدهم(ع) در کنار برجستگان تاریخی قرار گرفته و همه این امتیازات به ممدوح نسبت داده می شود:

فرمانده سلاطین سلطان محمد آمد
مهدی صفت شهنشاه امت پناه داور
جبریل جان محمد و عیسی خصال حیدر
جان بخش چون ملکشه کشورستان چوسنجر
(ص ۱۹۳)

خاقانی درگاه سخن از ممدوحان، نهایت سلیقه را به کار می برد و بسیار ماهرانه القابی از علی(ع) را گزینش می کند که با نام ممدوح، هماهنگی داشته باشد؛ از جمله همنامی ممدوح بالقب امیرالمؤمنین(ع)، اسدالله، فرصت خوبی در اختیار خاقانی قرار می دهد تا مرثیه ای تأثیرگذار بسراید، مثلاً در مرثیه «اسد شروانی» می گوید:

به خدایی که فرستاد از عرش
که به شروان زدلم سوخته تر
آیت عاطفه در شأن اسد
هیچ دل نیست ز هجران اسد
(ص ۱۶۹)

آیت عاطفه احتمالاً اشاره دارد به آیه هشتم از سوره مبارکه انسان (وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا)، که دربارهٔ دهش و نیکویی مولا علی (ع) و خاندان پاکش سخن رفته است (کزآزی، ۱۳۸۵: ۸۸۳).

برخی از صفات و ویژگی های حضرت علی (ع) که در لابه لای ابیات او بیان شده به قرار زیر است:

- حیدر، خانه دار اسلام است:

چون حیدر خانه دار اسلام شاهنشاه خاندان دولت

(ص ۵۰۹)

- کرم علی (ع):

چو قحط کرم دید در مرز دهر علی وار تخم کرم کاشتش

(ص ۸۹۱)

- علی (ع) از بین برندهٔ قاتلان خارجی است، بدان سان که قباد ساسانی قلع و قمع کنندهٔ مزدکیان است:

اینست علی رایتی قاتل هر خارجی وینست قباد آیتی قامع هر مزدکی

(ص ۹۲۷)

باید افزود که خاقانی از رهگذر برشمردن برخی از صفات مولای متقیان، تلویحاً از ممدوح می خواهد که به این صفات آراسته شود:

چو حیدر ذوالفقار برکش تا چرخ جهودسان نجنبد

افیون لب فتنه راچنان ده کز خواب به امتحان نجنبد

(ص ۵۱۳)

امام زمان (عج)

صفات و ویژگی هایی که خاقانی برای امام زمان (عج) قائل است در خلال ستایش ممدوحان وی آشکار می شود؛ از دیدگاه خاقانی، عدل و ویژگی شاخص امام زمان است. چون شاعر در موارد فراوانی، ممدوحان رامبشر ظهور امام در آخر الزمان دانسته است تنها به این سبب که آنها عدل و داد پیشه کرده اند:

بلیقیس بانوان و سلیمان شه اخستان کز عدل و دین مبشر مهدی زمان اوست

(ص ۷۳)

همچنین در مدح خواجه «همام الدین حاجب» می گوید عدل و دادش بشارت دهنده ماست که خواجه همام مهدی زمان ماست:

عادل همام دولت و دین مرزبان ملک کز عدل او مبشر مهدی زمان ماست

(ص ۵۴)

در اشاره به عدل امام عصر (ع) می گوید:

مقام عدل برای ممدوح بالاتر از این است که قلدر، زهری از پیروزی بر تن آن ممدوح کند و یا کمان رستم و مقام اسکندر را داشته باشد (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۲۸۶):
خاقان اکبر کز قدردارد قدش درع ظفر

یک میخ درعش بر کمر نه چرخ مینداشته

کیخسرو رستم کمان جمشید اسکندر مکان

چون مهدی آخر زمان عدل هویدا داشته

(ص ۳۸۳)

ضمن اشاره به پیشگامی هدایت و دجال شکنی و دادگستری حضرت مهدی (ع) به ممدوح خود خط می دهد تا خود را به چنین امتیازاتی آراسته گرداند:

خسرو مهدی نیت آصف^{۱۰} غوغای عدل

بر در دجال ظلم آمد و در درشکست

(ص ۵۲۱)

پیش مهدی که پیشگاه هدی ست عدل را پسنوا فرستادی
(ص ۷۰۸)

خاقانی از این فراتر رفته است و در موارد فراوانی، از سلاطین وقت و بخصوص خلفای عباسی با لقب «مهدی آخر زمان» یاد می‌کند که در واقع انتظار دارد که ممدوحانش متخلّق به صفات ولی عصر (ع) گردند:
مهدی آخر زمان المستضیء بالله که هست

خاک درگاهش بهشت عدن عدنان^{۱۱} آمده
(ص ۲۵۷)

خسرو اقلیم گیر سرور دیهیم بخش مهدی آخرزمان داور روی زمین
(ص ۳۳۴)

ولی پیش از سایرین «منوچهر شروانشاه» را متّصف به این صفت می‌داند و او را هم باعث افتخار آدم و هم مهدی موعود می‌خواند که پیرو حق است و به جان او وحی می‌شود (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۳۳۰):
مفخر اول البشر مهدی آخرالزمان

وحی به جانش آمده آیت عدل گستری
(ص ۴۲۳)

علاوه بر عدل، ویژگی دیگری که امام (ع) و به‌زعم خاقانی ممدوح او دارد، دل‌آگاهی و اشراف به امور است او ظالمان گریگ صفت را از عدل او ترسان و بیمناک می‌داند:

ای تاج‌گردون‌گاه تو مهدی دل‌آگاه تو
یک بنده تو صد چین و یغما داشته

گرگ ظلم از عدل او ترسان چو مار از چوب از آنک

عدل او ماری ز چوب هر شبان انگيخته

(ص ۳۸۶)

همچنین سیمای دیگری که از مهدی (عج) در ابیات خاقانی آشکار می شود، پناه
امت بودن و شیوه تنبیه و سیاست ایشان و تدبیر و راه بردن امور است:

داور مهدی سیاست مهدی امت پناه رستم حیدر کفایت حیدر احمد لوا

(ص ۲۰)

مهدی صفت شهنشاه، امت پناه داور

جان بخش چون ملکشه، کشورستان چو سنجر

(ص ۱۹۳)

نیز در مدح رکن الدین ارسلان شاه می سراید:

خسرو روی زمین سنجر عهد ارسلان مهدی آخر زمان داور عهد ارسلان

(ص ۵۱۹)

« ملک الوزرا مختار الدین » را نیز با این لقب می آراید:

پیش درگاهش میان بست آسمان محضر جاهش بر آن بست آسمان

مهدی آخر زمان شد کز درش رخنه آخر زمان بست آسمان

(ص ۵۱۶)

البته گاهی ممدوح، نائب و قائم مقام حضرت مهدی (عج) معرفی می شود او؛
« مجاهد الدین نظام » را با مقایسه با عدل او می ستاید:

هنوز عهد مقامات مهدی ار نرسید امیر عادل قائم مقام او زبید

(ص ۸۵۴)

نظر کردن به صفات ممدوح که زایل کننده شک و تردید از دل کسانی است که
هنوز غبار تردید را از وجود صاحب الزمان از دل خود نسترده اند:

وانکه مهدی بر گمان داند که هست گر در او دیدی گمان برخاستی
عدلش از بند طبایع نامدی چار طوفان هر زمان برخاستی
(ص ۴۹۴)

هنر خاقانی در به کارگیری روایت دجال و مرگ او به دست صاحب الزمان(ع)، هنگامی زیباتر جلوه می کند که شاعر برای تأیید انتصابات درباری از آن بهره می گیرد. مثلاً در قصیده‌ای که در مدح اتابک و انتصاب او از طرف «ابوالمظفر شروان‌شاه» سروده است او را در خوی و خصلت، همچون مهدی(ع) و خنجرش را همانند حربۀ آن حضرت در کشتن دجال می داند و می گوید:

جهاندار شاه اخستان کز طبیعت کیومرث تهمورث امکان نماید
به تأیید مهدی خصلتی که تیغش روان سوز دجال طغیان نماید
خنجر او چو حربۀ مهدی ست که به دجال اعور اندازد
به رعیت ملک همان انداخت که به امت پیمبر اندازد
لاجرم امتش همان خواهند که به مختار حیدر اندازد
(ص ۱۲۵ و ۱۲۶)

او جلال‌الدین شروان‌شاه را در شیطان سوزی و دجال افکنی به صفات امام زمان(ع) متشبه کرده، گوید:

مفخر اول بشر خوانش که دهر مهدی آخر زمان می خواندش
زانکه شیطان سوز و دجال افکن است آدم مهدی مکان می خواندش
(ص ۵۴۵)

همان‌گونه که گفتیم صفت بارز مدح، اغراق کردن است؛ او در برجسته‌نمایی صفات ممدوح تا آنجا پیش می رود که اهلیت او سبب روشنی چشم حضرت مهدی(ع) می‌شود. مثلاً در ستایش «بهاء الدین محمد» می گوید:

ای کحل کفایت تو برده از دیده آخرالزمان تم^{۱۲}
(ص ۱۸۲)

و یا در ترجیع بندی که در مرثیه جلال الدین شروان شاه سروده است، چنین می خوانیم:

گرچه سیرآموزند اهل هدی از مهدی مهدی از تو آموزد اسرار جهاننداری
(ص ۵۱۹)

اشاره به روایت دجال^{۱۳}، همیشه با ذکر نام امام با صفات دجال کش یا دجال فکن و ... همراه است:

مهدی دجال کش آدم شیطان شکن موسی دریا شکاف احمد جبریل دم
(ص ۲۶۱)

علت اینکه نام خاتم الائمه(ع) در بیشتر موارد با نام دجال همزمان مورد استفاده خاقانی قرار گرفته، این است که به اعتقاد خاقانی، کشتن دجال به دست صاحب الزمان(ع) است، همان گونه که آدم(ع)، شیطان را راند:
شیطان شکند آدم و دجال کشد مهدی

چون آدم و مهدی باد انصار تو عالم را
(ص ۵۰۵)

هادی امت و مهدی زمان کز قلمش قمع دجال صفاهان به خراسان یابم
(ص ۲۹۸)

سد ساختن اسکندر در برابر یاجوج فرمان الهی بود^{۱۴} که می تواند در ردیف کار عیسی(ع) در براندازی دجال قرار گیرد(جوان، ۱۳۶۷: ۱۱۵):

اسکندر آمد و در یاجوج درگرفت عیسی رسید^{۱۵} و نوبت دجال در گذشت
(ص ۸۴۶)

نام دیگری که گاهی مواقع هم‌زمان با نام امام آورده می‌شود، نام مبارک حضرت عیسی(ع) است که مقایسه و تشبیهات زیبای خاقانی در پاره ای موارد اعجاب برانگیز است. از جمله ارتباطی که بین سوراخ سوزن عیسی(ع) و یک چشم بودن دجال برقرار می‌شود:

نه عیسی داشت از یاران کمینه سوزنی در بر

نه سوزن شبه دجالی ست یک چشم و صفاهانی

(ص ۴۱۳)

همچنین در بیتی، شفا دادن بیماران، منحصر به حضرت عیسی(ع) می‌شود و در اختیار داشتن زمام دین در دستان ممدوح مهدی صفت است؛ در ستایش « رکن الدین مفتی خوی» می‌گوید:

مهدی دین بود لیکن چون مسیح بر دل بیمارم او بخشود بس

(ص ۲۰۸)

به اعتقاد خاقانی، مهدی موعود مانند عیسی(ع) از آسمان چهارم به زمین می‌آید که با اعتقادات شیعه موافق نیست. همچنین او برخلاف این بیت که اصفهان را مهبط دجال می‌داند، در قصیده صفاهان، این شهر را محل فرود آمدن مهدی(عج) می‌داند(استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۲۵۳):

ذات او مهدی است از مهد فلک زیر آمده

ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته

(ص ۳۹۶)

سایر ائمه(ع)

همان‌طور که اشاره شد، خاقانی ارادت خاصی به حضرت علی(ع) و امام زمان(عج) دارد و بیش از سایر ائمه به مدح و شرح خصال آنها پرداخته است. البته این

ایات بیشتر در قصاید و ترجیعات او به چشم می خورد و به عنوان مثال او تنها یک بار در یک رباعی به ذکر نام برخی از ائمه پرداخته است. در رباعی مذکور، وی نام امام باقر (ع)، امام رضا (ع) و امام سجاد (ع) را آورده است و بعضی از خصائل آن بزرگواران نظیر پارسایی، امدادسانی به دیگران و راستی و درستی در گفتار و کردار را برای ممدوح خویش نیز صادق می داند. این ممدوح به احتمال زیاد «امام محمدبن یحیی» از دانشمندان و فقیهان شافعی است که خاقانی قصاید دیگری نیز در رثای او دارد^۶:

کو آنکه به پرهیز و به توفیق و سداد هم باقر بود و هم رضا هم سجّاد
از بهر عیار دانش اکنون به بلاد کو صیرفی و کو محک و کو نقّاد
(ص ۷۱۴)

همچنین در یک قطعه از ممدوح خویش به عنوان خورشید هشتم یاد می کند:

دل او ثانی خورشید فلک دانه و باز خُلُق او ثالث سحران به خراسان یابم
(ص ۲۹۹)

و درجایی ممدوح خود، «رضی» نامی را، «رضای ثانی» می خواند:

نظام کشور پنجم اجل رضی الدین رضای ثانی ابونصر بوتراب رکاب
(ص ۴۹)

و زمانی که مانع سفر او به خراسان شده، وی را به طغیان محکوم کردند به طعنه از آنها می پرسد آیا زیارت مرقد آن جناب طغیان است:

روضه پاک رضا دیدن اگر طغیان است شاید ار به ره طغیان شدنم نگذارند
(ص ۱۵۴)

نیز زمانی که بیماری او را در معرض امتحان درآورده است، از اشتیاق خویش برای زیارت روضه آن امام معصوم سخن می گوید و آرزومند است که پروانه صفت گرد شمع تربت پاکش بگردد:

گر چو نرگس یرقان دارم باز گل خندان شوم ان شاء الله

خشک چون شاخ درمنه شده‌ام
تازه ریحان شوم ان‌شاءالله
تب مرا گفت که سرسام گذشت
من پس آن شوم ان‌شاءالله
بر سر روضه معصوم رضا
شبه رضوان شوم ان‌شاءالله
گرد آن روضه چو پروانه شمع
مست جولان شوم ان‌شاءالله

(ص ۴۰۶)

خاقانی از احادیثی که در منزلت زیارت مرقد مطهر امام هشتم هستند، آگاه است و به یکی از احادیث معروف در این خصوص که ثواب زیارت مرقد مطهر آن جناب را برابر با ثواب زیارت خانه خدا می‌داند (ابن بابویه؛ ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۶۳)، اشاره کرده است:

گفتم به ری مراد دل آسان برآورم
زان جا سفر به خاک خراسان برآورم
در ره دمی به تربت بسطام برزنم
وز طوس و روضه آرزوی جان برآورم
ری دیده پس به خاک خراسان رسم چنانک
حج کرده عمره بر اثر آن برآورم

(ص ۹۱۰)

البته ره آورد سفر به عراق برای خاقانی همواره درد و رنج و غصه است که علت آن زیارت قبور امام حسین (ع) و یاران آن حضرت است:

ما از عراق جان غم آلود می‌بریم
وز آتش جگر دل پر دود می‌بریم

(ص ۶۲۸)

او همچنین هنگام شکوه از روزگار و شکایت از اطرافیان از واقعه کربلا یاد می‌کند و وضعیت خودش را در شروان و در میان جمع ناهلان همانند سرنوشت امام حسین (ع) در سرزمین کربلا و در میان کفار و یزیدیان می‌انگارد (رادمنش، ۱۳۸۹: ۱۶):

در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست

دوست خود ناممکن است ای کاش بودی آشنا

ای عراق الله جبارک سخت مشعوفم به تو

وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم تورا

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

(ص ۲)

امام «جعفر صادق» (ع) نیز در مواردی مورد توجه خاقانی بوده است، از جمله یک بار در مدیحه خود «منوچهر شروان‌شاه» را در دینداری به امام صادق (ع) و در کین و صف شکنی به مولا علی (ع) تشبیه می‌کند:

خسرو صاحب القرآن^{۱۷} تاج فروق خسروان

جعفر دین به صادقی حیدر کین به صفدری

(ص ۴۲۳)

و یک بار هم ضمن یاد کرد از دیانت و پاسداشت احکام قرآن از سوی پیشوای مذهب جعفری، ممدوح خود (رکن الدین ارسلان شاه) را «جعفر فرقان پناه» معرفی کرده است:

حیدر فاروق عدل جعفر فرقان پناه

کز شرف او سماک رمح سپاهش سزد

(ص ۵۲۰)

البته در یک مورد، خاقانی در قطعه‌ای در رثای جمال‌الدین اصفهانی، وزیر صاحب موصل از ممدوح با عنوان «جعفر سوم» یاد می‌کند:

جمال صفاهان نظام دوم که گیتی سیم جعفر انگاشتش

(ص ۸۹۱)

در یکی از قطعات، خاقانی که در تفاخر خودش سروده، از «جعفر برمکی» یاد می‌کند. می‌توان حدس زد که منظور او از سه جعفر، یکی امام جعفر صادق (ع) و دیگری «جعفر برمکی» است و منظورش از «جعفر سوم» در این بیت، «ابوجعفر محمد وزیر

موصل» است. در قطعه یاد شده خاقانی خود را «جعفر صادق» در قول می‌داند و در آن به خاندان هاشمی (خاندان پیامبر) اشاره دارد، جعفر صادق به قول جعفر برمک به جود

باهر هاشمی با کرم برمکی

(ص ۹۲۷)

نتیجه

خاقانی در غزلیات و رباعیاتی که سروده، کمتر به امامان معصوم پرداخته است ولی در قصاید، بخش قابل توجهی به این موضوع اختصاص دارد و این مطلب وقتی توجیه می‌شود که بدانیم خاقانی بیشتر مواقع برای مدح و یا رثای ممدوحین به اقتضای کلام درباره امامان معصوم سخن گفته است و چون در غزلیات و رباعیات از ممدوحین کمتر اثری می‌بینیم، لذا توجه به ائمه نیز کمتر بوده است.

از بررسی به عمل آمده، چنین برمی‌آید که خاقانی درباره سجایای ائمه اطلاعات وسیعی داشته، و با یاد کرد و ستایش این خصایل و شمایل آن‌ها را درباره مدح و رثای بزرگان عصر خویش قرار داده است و گویی می‌خواسته است که این ویژگی‌ها در رفتار و کردار ممدوحان معاصرش تجلی کرده، متصف بدین صفت‌ها شود.

یادداشت‌ها

۱. حسان بن ثابت: حسان بن ثابت خزرجی (وفات: ۵۴ هـ.ق.) که در شصت سالگی اسلام آورد و شعرش را در خدمت دینش قرار داد و از پیامبر (ص) و اسلام دفاع کرد (حنّالفاخوری، ۱۳۷۴: ۱۷۷)، از این روی خاقانی به حسان عجم نامبردار گشت که او نیز در مدح حضرت رسالت اشعار فاخر فراوان دارد.
۲. خود گفته است: چون دید که در سخن تمام حسان عجم نهاد نامم (خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۲۰)
۳. ذوالفقار: نام شمشیر «منبه بن الحجاج» که به روز بدر کشته شد و حضرت رسول (ص) آن شمشیر را نزد خود نگه داشت و در یکی از جنگ‌ها به علی (ع) بخشید و بعضی گفته اند شمشیر «عاص بن منبه» بود (دهخدا، ۱۳۴۳).
۴. گرز را به حرکت درآوردن. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۳۸۰)
۵. قنبر: غلام خاص حضرت علی (ع) است. نام قبلی او «ابوالعشاء مولی بن معمر» بود و نام قنبر را حضرت به او داد. (سجادی، ۱۳۷۴ در زیر مدخل قنبر)
۶. بوتراب: کنیت آن حضرت که پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) ارزانی داشته است. (برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۲۸۵) از آن روی امام علی (ع) به این کنیت می‌باشند که روزی در مسجد استراحت می‌فرمودند. پیامبر که سر و روی ایشان را از خاک گردآلوده دیدند، برای بیدار کردن ایشان فرمودند: قُم یا ابوتراب (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۶۳)
۷. کوثر: نام چشمه یا حوض یا نهری است در بهشت که درباب تفسیر آن گفتگوها فراوان است. (برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۵۰)
۸. آن‌که فرق کند حق را از باطل، لقب عمر بن خطاب است (در عرف اهل سنت و جماعت) (دهخدا: ۱۳۴۳)
۹. امری چنین برای حضرت سلیمان نیز اتفاق افتاده است؛ در قرآن کریم (آیه‌های ۳۲-۳۱ - سوره ص) می‌خوانیم: آنگاه که حضرت سلیمان به دیدن اسبان تندرو و زیبا سرگرم بود، خورشید غروب کرد و از نماز غافل ماند. به دعای او و اجابت پروردگار خورشید برگشت تا او نماز کرد. نیز رک: شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۳۴۲.
۱۰. آصف: پسر برخیا. وزیر یا دبیر حضرت سلیمان و یا دانشمندی از بنی اسرائیل. گویند او همان کسی است که علمی از کتاب داشت و در قرآن کریم ذکر آن رفته است (دهخدا، ۱۳۴۳).
۱۱. عدنان: جد بزرگ قبیله قریش و در روایت مسلمانان از نسل ابراهیم بوده است. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱۱۶۴)
۱۲. تمّ: آفتی را گویند که در چشم پیدا می‌شود و به عربی غشاهه گویند (سجادی، ۱۳۷۴)

۱۳. دجال: در روایات اسلامی، دجال شخصی است که پیش از ظهور مهدی موعود یا مقارن اوایل عهد او ظهور می‌کند و در دورهٔ چهل روزه یا چهل ساله دنیا را پر از ظلم و جور و کفر می‌سازد تا مهدی(عج) او را دفع کند و دنیا را دوباره پر از عدل و داد کند. درباب نام اصلی و محل اقامت و محل ظهور وی اقوال مختلف است. گویند مردی است یک چشم که از مادری یهودی به دنیا آمده... در آخر زمان هنگام عروض یک قحطی در حالی که بر درازگوشی سوار است... از خراسان یا کوفه یا محلهٔ یهودیهٔ اصفهان ظهور و ادعای خدایی می‌کند و بسیاری به او می‌گروند. سرانجام به دست عیسی مسیح(ع) یا پس از ظهور مهدی(عج) به دست وی کشته می‌شود (مصاحب، ۱۳۸۳)

خاقانی نیز گوید: چاه صفاهان مدان نشیمن دجال مهبط مهدی شمر فنای صفاهان (خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۵۴)

۱۴. داستان اسکندر در سورهٔ مبارکهٔ کهف آیهٔ ۹۵ آمده است.

۱۵. پس از ظهور فتنهٔ دجال ... بر طبق روایت دیگر حضرت مسیح از آسمان چهارم فرود آمده دجال را نابود می‌کند (شمیسا، ۱۳۶۹: ۲۷۲-۲۷۱)

۱۶. ر.ک: خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۵۴

۱۷. آن مولود که وقت افتادن نطفهٔ وی در رحم مادر یا به وقت ولادت او اقران عظیمی باشد و برج قران در طالع بود. بعضی گویند در سال ولادت او زحل و مشتری را قران عظمی باشد و این نوع قران بعد از سال‌های فراوان واقع شود (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۶۳) لقبی است که به برخی از پادشاهان و امیران و وزرا می‌دادند و این عنوان از زمان غزنویان فراتر نمی‌رود و تا اواخر قاجاریه در ایران معمول بوده است؛ لقب پادشاهی بوده است که در قران دو سیاره مانند زحل و مشتری به دنیا آمده باشد و پادشاهی را گویند که ظفر و نصرت با وی همراه باشد (برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۲۱۲ نیز ر.ک: جوان، ۱۳۶۷: ۱۹۵-۱۹۸)

کتابنامه (فهرست منابع و مآخذ):

۱. قرآن کریم، (۱۳۷۱)، ترجمه عباس مصباح زاده، تهران: علمی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۸)، ترجمه عیون اخبارالرضا، ترجمه لطیف راشدی و سعید راشدی، قم: ذوی القربی.
۳. استعلامی، محمد، (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی، ج اول، تهران: زوار.
۴. برزگر خالقی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، شرح دیوان خاقانی، ج اول، تهران: زوار.
۵. جوان، سید علی اردلان، (۱۳۶۷)، تجلی شاعرانه اساطیر و روایات مذهبی در اشعار خاقانی، مشهد: آستان قدس رضوی
۶. حنا الفاخوری، (۱۳۷۴)، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ سوم، تهران: توس.
۷. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی، (۱۳۶۸)، دیوان، استاد ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار.
۸. _____ (۱۳۸۷)، مثنوی تحفه العراقین، به اهتمام علی صفری آق قلعه، چ اول، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۹. خاتمی، احمد، (۱۳۸۹)، دیوان موضوعی ادب فارسی، ج ۴، ۱، ۱۸ و ۲۱. تهران: نشر، ج ۴ و ۱ و ۱۸ و ۲۱.
۱۰. خوارزمی، الموفق بن احمد، [بی تا]، المناقب، چ چهارم، قم: جامعه مدرسین.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۳)، لغت نامه، تهران: سازمان لغت نامه دهخدا.
۱۲. رادمنش، عطا محمد، (۱۳۸۹)، هدیه جان (گزیده اشعار خاقانی شروانی)، چ اول، نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی.
۱۳. سجادی، سید ضیاء الدین، (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی شروانی، تهران: زوار.
۱۴. شمیسا، سیروس، (۱۳۶۹) فرهنگ تلمیحات، چ دوم، تهران: فردوسی و مجید.
۱۵. شوشتری، قاضی نورالله، (۱۳۷۶)، مجالس المؤمنین، تهران: اسلامیه.
۱۶. صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۶)، تاریخ ادبیات در ایران از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم، ج ۲، تهران: فردوس.
۱۷. عطّار، فریدالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۷)، منطق الطیر، چ چهارم، به تصحیح، مقدمه و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۸. غیاث الدین محمد رامپوری، (۱۳۶۳)، غیاث اللغات، چ اول، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.

۱۹. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۵)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چ دوم، تهران: مرکز.
۲۰. محقق، مهدی، (۱۳۸۴)، شرح سی قصیده از حکیم ناصر خسرو قبادیانی، چ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۱. مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۳)، دایرةالمعارف فارسی، ج یک، چ چهارم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی و انتشارات امیرکبیر.

Archive of SID